

نوع مقاله: پژوهشی  
صفحات ۲۲۶ - ۱۹۹

## نقد و بررسی مولفه‌های مدیریت فقهی

علی فکور<sup>۱</sup>

علی شیرخانی<sup>۲</sup>

محمد ترابی<sup>۳</sup>

### چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه و ورود فقه جعفری به عرصه مدیریت کشور، رویکرد ها، تعاریف و جهت گیری های متنوعی درباره مدیریت فقهی ارائه شده است. دکتر سروش یکی از منتقدین معروف این عرصه می باشد. یکی از نقدهای اساسی ایشان به مدیریت فقهی، تناقض و عدم امکان چنین مدیریتی است. ایشان با بیان اینکه کار فقه فقط بیان احکام رفع خصومت است نه برنامه‌ریزی، تدبیر جامعه را به علم می سپارد و مدیریت فقهی را در تقابل با مدیریت علمی معرفی می کند.

تحقیق پیش رو قصد دارد با روش عقلی و فلسفی به تبیین و نقد نظر ایشان بپردازد و در کشف معنای عمیق و درست مدیریت فقهی و صیانت از آن در برابر شبهات قدم بر می دارد. نتیجه به دست آمده از تحقیق بیانگر این است که برخلاف پندار دکتر سروش، ادیان به طور اعم و اسلام به طور اخص از برنامه ریزی و مدیریت بیگانه نیستند بلکه شریعت الهی در بطن خود مدیریت لازم، برای اداره کشور را دارا است و قواعد کلی برای تطبیق بر جزئیات در تمام اعصار را دربر دارد و مدیریت فقهی به معنی نفی مدیریت علمی نیست بلکه به معنی سنجش قواعد علوم با ارزش‌های دینی و احکام الهی (فقه اکبر) می‌باشد زیرا فقه به معنای احکام فردی، فقه اصغر است و فقه به معنای اعم، فراتر از این و اعم از باورها، ارزش‌ها، مشروعیت و مناسک در تمام ابعاد فردی و اجتماعی است.

### واژگان کلیدی

عبدالکریم سروش، فقه، مدیریت، مدیریت فقهی.

۱. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

۲. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: rooz1357@gmail.com

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

## طرح مسأله

مدیریت و فقه دو دانش هستند که هر دو در حوزه علوم انسانی قرار دارند. مدیریت عبارت از بکارگیری منابع انسانی وامکانی، از طریق سازماندهی و برنامه‌ریزی به جهت حصول اهداف سازمانی می‌باشد (رضاییان، ۱۳۸۴، ص ۷). فقه به‌عنوان یکی از علوم دینی در اصطلاح مشهور علماء شیعه عبارت از علم به احکام شرعیه فرعیه می‌باشد که از طریق ادله تفصیلیه بدست می‌آید (حسن بن زین الدین، بی تا، ص ۲۶) و در معنای عام خود، همچنان که در مبانی نظری فقه خواهد آمد باورها، ارزش‌ها، احکام و مناسک دینی را نیز در بر می‌گیرد.

مدیریت فقهی، مدیریت مضافی است که عبارت از سامان دادن مجموع حرکت فرد و جامعه در تمام ابعاد آن، براساس معیارها و ضوابط فقه به معنای عام آن، می‌باشد. بنیان شدن مدیریت کشور در تمام عرصه‌ها بخصوص بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی بر پایه فقه و دین مبین اسلام می‌باشد که هزارن سوال و شبه در مورد کارایی فقه در مدیریت جامعه، فقه و علم، قلمرو فقه، فقه و حکومت و... ایجاد کرده است تعاریف، نظرات و جهت گیری‌های متنوعی در طرفداری یا مخالفت با مدیریت فقهی وجود دارد که خود تحقیق مستقلی را می‌طلبد.

مخالفان و منتقدین مدیریت فقهی براین باورند که در دین سخنی از توسعه، مدیریت و رهبری نیامده است و این امور به عهده عقل و علم گذاشته شده است و می‌گویند حکومت و مدیریت جامعه نیازمند مدیریت علمی است و مدیریت فقهی که براساس فقه و فقاہت است نمی‌تواند جامعه را اداره کند. هر یک از افراد در آثار گوناگون خود با عبارات متفاوت و با تمام اختلافاتی که با هم دارند مسیر جدایی دین از سیاست را پیموده‌اند و مدیریت فقهی و دینی را امری غیر ممکن و یا عبث و بیهوده بیان کرده‌اند. آقای سروش از مهمترین منتقدان مدیریت فقهی می‌باشد که هدف بررسی و نقد این مقاله می‌باشد.

## اهداف

اهداف علمی:

الف- نبود نوشتاری مستقل و مبسوط در تبیین و نقد نظر آقای سروش در مورد مدیریت فقهی.

ب- رفع شبهات و تحکیم بنیان معرفت دینی در اذهان بخصوص جوانان.

ج- تبیین مفهومی جامع و کامل از مدیریت فقهی.

اهداف عملی:

پژوهش پیش رو می‌تواند در دانشگاه‌ها، حوزه‌ها و سایر مراکز علمی، تبلیغی و پژوهشی برای فعالیت‌های علمی و تبلیغی مورد استفاد قرار گیرد.

## روش شناسی

با توجه به موضوع پژوهش حاضر که دارای ابعاد مختلف تعریفی، توجیهی، تفسیری و تحلیلی می‌باشد عمدتاً از روش عقلی و فلسفی و استدلالی و روش میان رشته‌ای استفاده می‌شود.

## فرضیه

آقای سروش معتقد است از آنجا که فقه متکفل بیان احکام ساده و اولیه یک زندگی می‌باشد، در دنیای پیچیده امروز مدیریت فقهی امکان ندارد و با مدیریت علمی ناسازگار است ولی در نقد او می‌توان گفت که مدیریت فقهی امری ممکن است، چرا که فقه اجتهادی جعفری توان پاسخگویی به بایدها و نبایدها در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی، در تمام اعصار را دارا بوده و ارزشها و گزاره‌های فقهی و دینی با روشهای مدیریتی درهم تنیده و منافاتی با برنامه ریزی و مدیریت علمی ندارد.

## مفاهیم

### ۱- مدیریت

واژه «مدیریت» اسم مصدر باب افعال و در لغت با توجه به ریشه معنایی آن به معنی «گرداندن و چرخاندن» می‌باشد. ریشه این کلمه «دور» و «دوران» به معنی گردش و چرخیدن می‌باشد (ابن منظور، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۶۵).

مدیریت در اصطلاح، به خاطر وسعت دامنه موضوعات و مسائل آن، به آسانی قابل تشریح نیست و تاکنون تعاریف بسیاری از این علم ارائه شده است. بعضی از تعاریف مدیریت عارتند از:

الف- مدیریت، عبارت است از قبول مسئولیت برای هدایت و اداره سازمان به منظور نیل به هدف مطلوب و انجام مقاصد (تقوی، ۱۳۶۸، ص ۲۰).

ب- مدیریت، فرآیندی است که به وسیله آن، کوشش‌های فردی و گروهی به منظور نیل به هدف مشترک، هماهنگ می‌شود (تقوی، ۱۳۶۸، ص ۲۰).

ج- مدیریت انسان‌ها و رهبری آنها عبارت است از فنّ بهتر بسیج کردن و بهتر سامان دادن و بهتر سازمان دادن و بهتر کنترل کردن نیروهای انسانی و به کار بردن آنها (مطهری، ۱۳۹۲، ص ۲۳۵).

در هر صورت مدیریت، نیازمند برنامه‌ریزی، تشکیل یک سازمان و یا نظام دادن به یک مجموعه برای اجرای برنامه‌ها، فراهم کردن و تهیه امکانات و افراد مورد نیاز برای اجرای برنامه‌ها، نظارت بر اجرای صحیح و به موقع برنامه‌ها و این قبیل اقدامات می‌باشد. آن چه با موضوع این مقاله (مدیریت فقهی) در میان انواع مطالعات علم مدیریت ارتباط تنگاتنگی دارد، مطالعات مدیریت اسلامی می‌باشد که در ادامه بیان می‌شود.

## ۲- مدیریت اسلامی

در مورد تعریف مدیریت اسلامی، هریک از صاحب نظران اسلامی به فراخور برداشت‌های خود از اسلام و معارف اهل بیت، تعاریفی را ارائه داده‌اند که در مجموع، مدیریت اسلامی با تمام تفاوت‌هایی که عبارات نظریه پردازان آن با هم دارند، حول محور تلفیق مدیریت علمی با موازین و اهداف شرعی و اسلامی دور می‌زند. بنابراین؛ مدیریت در چارچوب روش‌های علمی و پیوند آن به باورهای الهی و اعمال آن در چارچوب مقررات و احکام شرعی را مدیریت اسلامی می‌نامند که زمینه رشد انسان به سوی خداوند را فراهم نماید و مطابق کتاب و سنت و سیره و روش پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) و علوم و فنون و تجارب بشری، جهت رسیدن به اهداف یک نظام در ابعاد مختلف، همانند یک محور و مدار و قطب عمل کند.

### ۳- فقه

فقه در لغت به معنای فهم و علم پیدا کردن نسبت به یک چیز می باشد. جوهری می گوید: «الفقه، الفهم. قال اعرابی لعیسی بن عمر: شهدت علیک بالفقه...» (جوهری، ۳۹۳ق، ج ۶، ص ۲۲۴). فقه در اصطلاح عام خود به معنای فهم دقیق دین اعم از اعتقادات، اخلاق و احکام می باشد که به این معنا بزرگانی چون شهید ثانی در منیة المرید (شهید ثانی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۷) و ابو حامد غزالی در احیاء العلوم به آن تصریح کرده اند. (غزالی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص ۸۱-۸۳). اما اصطلاح خاص فقه که معنای رایج میان فقها می باشد به معنای، علم به احکام شرعیه فرعیه، است که از طریق ادله تفصیلیه به دست آید (طوسی، ۱۳۰۳، ج ۱، ص ۲۱).

### ۴- مدیریت فقهی

با توجه به این که فقه در اصطلاح دارای دو معنا عام و خاص می باشد، مدیریت فقهی هم دارای معنای عام و خاص می شود. مدیریت فقهی در معنای عام خود، دقیقا معادل مدیریت اسلامی است زیرا فقه در این ترکیب اضافی همه معارف اسلامی را در بر می گیرد بنابراین مدیریت فقهی در این معنا نوعی رویکرد نسبت به مدیریت اسلامی به حساب نمی آید بلکه مترادف با مدیریت اسلامی است که تعریفش قبلا بیان شد. اما مدیریت فقهی در معنای خاص خود، به منزله مدیریت اسلامی نیست بلکه شامل رویکردی هایی بر مبنای فقه خاص، به مدیریت اسلامی می شود. در این رویکرد ها ( رویکرد های فقهی یا اجتهادی یا استنباطی به مدیریت)، بر اساس مراجعه به متون اسلامی و با توسل به روش اجتهادی مصطلح، به استنباط بایدها و نبایدها در مدیریت موجود به عنوان یک واقعیت و یک اصل پذیرفته شده اقدام می شود که پرداخت به این رویکردها و ارزیابی آن ها نوشتار مستقلی را می طلبد؛ البته در این مقاله در ضمن بررسی نظر دکتر سروش در مورد چنین مدیریتی سعی بر استخراج بهترین رویکرد به مدیریت فقهی شده است.

## تبیین نظر دکتر سروش در باره عدم امکان مدیریت فقهی

خلاصه ادعای دکتر سروش، عدم امکان مدیریت فقهی و ضرورت مدیریت علمی، است. ایشان به صراحت می‌گویند: فقه برنامه ریزی به دست نمی‌دهد و اصلاً «برنامه ریزی فقهی» یک تناقض آشکار است (سروش، ۱۳۷۴، ص ۱۲). ایشان در جایی دیگر می‌گویند: جهان و تاریخ را فقه و فقها نمی‌سازند. بلکه جهان و تاریخ تحول خود را دارند و فقه از پس می‌آید تا در جهان تحول یافته و واجد چارچوب و روابط جدید، زندگی را برای آدمیان مطبوع تر و بی‌کشمکش تر کند. (آن هم به نحو اقلی) (سروش، ۱۳۷۸، ص ۴۱). این عبارت اخیر هم ضمن اینکه به اقلی بودن فقه و انحصار آن در رفع اختلافات و کشمکش به عنوان دلیل بر ادعای ایشان، اشاره می‌کند، به جامعه ساز نبودن فقه اشاره می‌کند که ریشه در نظر ایشان در مورد برنامه ریز نبودن فقه دارد.

برای تبیین هر چه بیشتر مدعای ایشان باید تناقض مدیریت فقهی و مدیریت علمی تشریح شود. در مورد تناقض باید گفت: منظور ایشان از تناقض، تناقض میان مدیریت و فقه است یعنی ترکیب اضافی «مدیریت فقهی» ترکیب دو امر متناقض می‌باشد. ایشان این تناقض را میان نیازمندی مدیریت به برنامه ریزی علمی و حکم محور بودن فقه مطرح می‌کند و می‌گویند: فقه مجموعه احکام است و «حکم» غیر از «برنامه» است (سروش، ۱۳۷۴، ص ۱۲). بحث برنامه و حکم در دلایل خواهد آمد. در این جا صرفاً گفته می‌شود طبق نظر دکتر سروش مدیریت (برنامه ریزی) با فقه (احکام) متناقضین هستند و به همین دلیل «مدیریت فقهی» امکان تحقق ندارد و امری محال می‌باشد و اداره جامعه باید به علم سپرده شود.

اما درباره مدیریت علمی، ایشان این مدیریت را برای تدبیر معاش لازم و درست می‌دانند و آن را در تقابل با مدیریت فقهی قلمداد می‌کنند. ایشان می‌گویند: وقتی می‌گوییم فقه برای زندگی ما در این جهان برنامه نمی‌دهد،.... به معنای آن است که حکم می‌دهد ولی برنامه نمی‌دهد. برنامه ریزی کار علم است نه کار فقه. منظور ایشان از مدیریت علمی یعنی مدیریتی که بر اساس علوم مختلف، برای تدبیر ابعاد مختلف زندگی به کار گرفته می‌شود و فقه به دلیل حکم محور بودن در این علوم نمی‌گنجد.

بنابراین ایشان مدیریت فقهی را محال و در مقابل مدیریت علمی را ممکن بلکه لازم می دانند. در ادامه به بیان و نقد دلایل ایشان پرداخته می شود.

### **تبیین دلایل دکتر سروش و نقد آن ها در باره عدم امکان مدیریت فقهی**

از مجموع آراء ایشان در باره دین و به طور خاص درباره فقه، می توان مطالبی را یافت که ایشان به صراحت آن ها را، دلایل عدم امکان مدیریت فقهی قرار داده است. آن دلایل عبارت از تغایر حکم با برنامه ریزی و اقلی بودن فقه، می باشند. در ادامه، این دو دلیل به ترتیب تبیین و مورد نقد واقع می شوند:

### **دلیل اول دکتر سروش بر عدم امکان مدیریت فقهی و نقد و ارزیابی آن**

#### **۱- تبیین دلیل اول**

دکتر سروش می گوید: گمان نمی کنم کسی که با ماهیت حقوق و فقه آشنا باشد، در تصدیق این معنا (تناقض برنامه ریزی فقهی و برنامه ریزی حقوقی) چندان درنگ کند (سروش، ۱۳۷۴، ص ۱۲). یعنی اگر کسی مفهوم فقه (احکام دینی) و حقوق (احکام و قوانین اجتماعی اعم از دینی یا غیر دینی) را بداند، به آسانی تصدیق می کند که مدیریت (برنامه ریزی و اداره امور دنیا) امکان ندارد فقهی یا حقوقی باشد زیرا احکام و برنامه ریزی مفهوماً دو چیز متفاوت هستند که اجتماع آن ها اجتماع نقیضین است. بنابراین در قضیه «مدیریت فقهی تناقض آشکار است»، محمول (تناقض) با تحلیل موضوع (مدیریت فقهی) آشکار می شود و برای تصدیق این قضیه نیاز به استدلال خارجی نیست بلکه علت تصدیق این قضیه تصور صحیح موضوع و محمول می باشد و به اصطلاح قضیه از بدیهیات است. بر این اساس دکتر سروش مهمترین ادعای خود را در باب مدیریت فقهی، که تناقض و عدم امکان تحقق این نوع مدیریت باشد امری بدیهی می داند.

جهت تبیین این دلیل، بررسی سه مطلب (معنای حکم، برنامه ریزی و تغایر حکم با برنامه ریزی)، نزد دکتر سروش، ضروری است:

**مطلب اول:** معنای حکم: دکتر سروش فقه را مجموعه احکام دینی می داند که درباره موضوعات مختلفی فردی و اجتماعی صادر شده است ولی این احکام در بُعد اجتماعی صرفاً برای رفع نزاع می باشد. ایشان می گوید: فقه علم به فروع احکام است و

آشکار است که متضمن دستورات و اوامر و نواهی برای کارهای اجتماعی و فردی است... که عمدتاً خود را در منازعات نشان می‌دهند. به تعبیر غزالی، «اگر مردم با هم نزاع نکنند، فقها بیکار می‌مانند». این حرف را یک فقیه درجه اول بیان کرده است، کسی که کاملاً به ماهیت فقه و وقوف داشته است. او در کتاب اول از کتب چهارگانه احياءالعلوم می‌نویسد: «ولو تناولوها بالعدل لانقطع الخصومات و تعطل الفقهاء»: «اگر مردم در این زندگی به عدل عمل کنند، خصومتها مرتفع خواهد شد، و فقها بیکار خواهند ماند». معنای «بیکار ماندن فقها» این است که آنها به نتیجه مطلوبشان رسیده‌اند... او (غزالی) می‌گوید فقه در جایی به کار می‌آید که خصومتی در کار است، مردم بر نهج عدل رفتار نمی‌کنند و لذا به اعمال مقررات حاجت می‌افتد. اگر مردم عادلانه رفتار کنند دیگر به قانون و فقیه حاجتی پیدا نمی‌شود (سروش، ۱۳۷۴، ص ۱۲) بنابراین منظور دکتر سروش از حکم همین احکام قضایی فقه می‌می‌باشد که مجموعه‌ای از باید و نبایدها و حقوق دینی است که در باب رفع نزاع و اختلاف وارد شده است.

**مطلب دوم:** معنای برنامه ریزی: از مجموع مثال‌های ایشان در خدمات و حسنات دین به دست می‌آید که منظور ایشان از برنامه ریزی و مدیریت (در معنای لغوی آن)، مجموعه‌ای از فعالیت‌های منظم علمی، مدیریتی اصطلاحی، فرهنگی، سیاسی و... که باعث گرداندن و تدبیر ابعاد مختلف اجتماع می‌شود. با این تعریف از مدیریت و برنامه ریزی واضح می‌شود که فقهی که کارش حکم است اساساً قابلیت کشیدن بار مدیریت جامعه در تمام ابعاد را ندارد و این همان معنای تناقض و ممکن نبودن و محال بودن مدیریت فقهی است.

مطلب سوم: تغایر حکم و برنامه ریزی: از ظاهر عبارات سروش که قبل از این بیان شد به دست می‌آید که منظور از غیریت، غیریت و تباین مفهومی و مصداقی بین حکم و برنامه ریزی است یعنی اساساً برنامه ریزی با حکم جمع نمی‌شوند که داوری درباره صحت این تباین کلی در نقدها خواهد آمد.

نکته در خور توجه این است که بر اساس نظر سروش عدم قابلیت فقه در مدیریت جامعه، در درجه اول حکم محور بودن آن است نه انحصار آن در احکام قضایی، زیرا اگر



فقه در بردارنده احکام و باید و نباید در تمام ابعاد زندگی باشد، باز هم طبق نظر ایشان غیر از برنامه ریزی است. بنابراین انحصار فقه در فقه القضا، صرفاً قابلیت آن را در بیان حقوق دینی منحصر به بُعد قضایی می‌کند. بحث در مورد انحصار فقه در فقه القضا تحت عنوان اقلی بودن فقه در دلیل دوم مطرح خواهد شد. بنابراین گرچه ایشان فقه را از معنای خاص آن هم خاص تر می‌داند ولی این خاص تر بودن صرفاً تغایر حکم و برنامه ریزی را تأکید می‌کند و گرنه حتی اگر فقه منحصر در احکام قضایی نباشد باز هم طبق عبارات دکتر سروش، فقه حکم محور است پس دنباله رو و غیر از برنامه ریزی است.

در پایان باید گفت: این ادعا که مدیریت فقهی امکان ندارد و مُستدلّ کردن آن به تغایر حکم و برنامه، مبتنی بر پیش فرضی از سوی دکتر سروش می‌باشد. آن پیش فرض این است که دکتر سروش فکر می‌کند که فقه به تنهایی و بدون استفاده از علم و عقل بشری و حتی سایر ارکان دین، نزد علما و روحانیون و به تبع جامعه، همه کاره در اداره جامعه پنداشته شده است. تامل در عبارات ایشان مانند عبارات پایانی مقاله فقه در ترازو این پیش فرض را نشان می‌دهد. ایشان در آنجا می‌گویند: علم فقه را (به معنی همین فقه موجود) تاکنون بسیار جدی گرفته اند و آن را قائمه جامعه دینی کرده اند، و در میان علوم دینی به آن رشد و فرهیختگی بیشتری بخشیده اند و سعادت عاجل و آجل آدمیان را در گرو و تابع آن نهاده اند، و آن را علمی ابدی و کامل و برای همه جوامع و همه ادوار تاریخ دانسته اند. اما مجموع خصایصی که برای علم فقه برشمردیم موجب می‌شود که دست کم در تمام این امور به چشم تردید نگاه کنیم. بنابراین، پرسش نهایی من از آیت‌الله منتظری این است که ما تا چه حد حق داریم چنین علمی را مدار زندگی و مبنای حقوق و ملاک تصمیم‌گیری درباره جان و ناموس مردم قرار دهیم؟ آیا علم فقه موجود تاب کشیدن چنین بار گرانی را دارد؟ (سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۱).

این پیش فرض باعث شده است که دکتر سروش به تقابل صددرصدی با آن پردازد. به خاطر همین ادعای عدم امکان مدیریت فقهی کرده است که نقطه مقابل همه کاره بودن فقه می‌باشد. و در مقام دلیل هم، تغایر و تباین حکم فقهی با برنامه ریزی را مطرح نموده است که دنباله رو دانستن فقه توسط سروش می‌تواند شاهدهی بر این تغایر باشد.

## ۲- نقد و ارزیابی دلیل اول

پیش فرض دکتر سروش (همه کاره دانستن فقه توسط روحانیون و مردم)، دلیل (تغایر حکم و برنامه) مبتلا به اشکالاتی است که دلیل اول را از اعتبار می اندازد. در ادامه این اشکالات به ترتیب طی دو مطلب بیان می شود:

**مطلب اول:** نقد پیش فرض دکتر سروش: فقهای شیعه معتقد نیستند که صرف وجود فقه اصطلاحی بلکه فقه به معنای عام آن، بدون استفاده از علم و عقل بشری، برای اداره و مدیریت جامعه در تمام ابعاد آن کافی است؛ بلکه استفاده از تدابیر علمی همراه با کاردانی مدیران و عدالت و تقوا از سوی آن‌ها، جهت اداره و مدیریت جامعه از سوی فقها لازم بلکه واجب شمرده شده است. به عنوان نمونه در بحث ولایت فقیه که خود، برنامه ریزی اسلام جهت مدیریت کلان کشور می باشد امام خمینی می فرماید: اجتهاد مصطلح در حوزه ها کافی نمی باشد بلکه یک فرد اگر أعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را بدست گیرد (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲۱، ص ۱۷۷-۱۷۸).

دکتر سروش برای این پیش فرض، وقایعی را در ابتدای مقاله دین اقلی و اکثری بیان می کند که مثلاً روحانی کاروان حج یا جامعه مدرسین به نقل از یکی از مسئولان بلند پایه، دین را برای اداره جامعه کافی می دانند به طوری که دین هم چیز را گفته و نیازی به علوم بشری نیست و در پایان برداشت خود از این وقایع را به کل روحانیت نسبت می دهد و می گوید: ذهنیت عموم مردم ما، البته به تبع رهبران روحانی ما، این است که دین، منبعی و مخزنی حداکثری است ..... حداکثر نتایج را از حداقل احکام انتظار داشتن، و حل مشکلات ذهنها و زندگیهای پیچیده را از احکامی که در خور ساده ترین معیشتها هستند، خواستن و اجتهاد را به معنی اکثری کردن اقلی ها گرفتن، منشأ و مادر مشکلات نظری و عملی جدی در جامعه ما شده است (سروش، ۱۳۷۷، ص ۲-۳).

بحث اقلی و اکثری در دلیل بعدی مطرح می شود ولی در مورد این عبارت دکتر سروش، مشخصاً این نقد وارد است که این معنا از اکثری بودن احکام را بدون سند و دلیل

علمی به رهبران دین نسبت داده است. رهبران دین کجا گفته اند که قرآن یا احادیث بدون عقل و علوم، مخزن همه علوم و راه حل‌های نیازهای زندگی است؟ بلکه نظر رهبران دین این است که در دین هر آنچه برای هدایت و سعادت لازم است، مطرح شده است و بسیاری از امور به عقل و علوم سپرده شده است و عقل بشری و علوم در کنار وحی حجت خداست. کافی است به تفاسیر مفسران اهل سنت و شیعه، در ذیل آیات (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ - نحل/۸۹) و (مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ - انعام/۳۸) و (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ - انعام/۵۹) مراجعه نمود تا مشخص شود که بیشتر مفسران (کتاب) را در دو آیه‌ی اخیر به لوح محفوظ و علم الهی و در آیه‌ی نخست (کتاب) را به قرآن و آیه‌ی جامعیت دین در امر هدایت تفسیر کرده‌اند؛ یعنی کتاب و به تبع آن، سنت، بیانگر تمام اموری است که در امر هدایت و سعادت انسان‌ها نقش دارد؛ نه این که حلال همه‌ی مشکلات و نیازهای فردی و اجتماعی، و مادی و معنوی آدمیان باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۶۲ - ۳۶۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۶۸؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، بی تا، ج ۲، ص ۴۱۸؛ طبرسی، مجمع البیان، بی تا، ج ۲، ص ۵۸۲)؛ البته در این که نگاه افراطی به اکثری بودن دین وفقه میان بعضی از روحانیون و به تبع آن میان مردم وجود دارد، شکی نیست لکن این تصور با بحث علمی فرق می‌کند. در مورد این پیش فرض، دکتر سروش می‌بایست با استقصایی تام، نظر فقها و رهبران روحانی را در مورد این پیش فرض جمع‌آوری و تبیین می‌نمود، آنگاه تازه ادعای ایشان در مورد اینکه علما و فقها، دین را همه‌کاره قرار داده‌اند، نظری علمی و قابل جرح و تعدیل از سوی اهل علم دانسته می‌شد.

نقل دکتر سروش از جامعه مدرسین در مورد اینکه اعضای این جامعه در مان تمام مشکلات اقتصادی را در عمل به دستورات دین به خصوص توصیه‌های اقتصادی اسلام می‌دانند، بر فرض صحت نقل، هیچ‌گاه به معنی عدم حجیت عقل و علم در باب اقتصاد نیست بلکه تاکید بر این است که رفع مشکلات اقتصادی از مجرای تعبد به دین و دستورات دین که عقل هم جز آن است، ممکن است. در هر صورت با چند نقل نمی‌توان نسبتی به همه فقها و بزرگان و رهبران دین داد و با چنین استقرای ناقصی حکمی را اثبات

نمی شود.

به احتمال قوی عبارات فقها در باره دخالت فقه در تمام موضوعات فردی و اجتماعی جهت صدور حکم آن موضوعات و سخن فقها مبنی بر قابلیت استخراج برنامه ریزی از احکام فقهی یا از فقه به همراه سایر ارکان دین در برخی موضوعات مثل سیاست، فرهنگ و... و سخنان علما درباره کمال دین، این پیش فرض را در ذهن ایشان ایجاد کرده است که نزد روحانیون و رهبران دینی، فقه همه کاره در تدبیر زندگی بشریت شمرده می شود به طوری که نیازی به علوم بشری نیست. در صورتی که عبارات علماء بزرگ شیعه درباره فقه و جامعیت آن بر خلاف این برداشت سطحی، دارای معنایی عمیق می باشد که با فهم دقیق تعریف، موضوع، هدف و فلسفه علم فقه و دین آشکار می شود.

به عنوان نمونه امام خمینی (قدس سره) می فرماید: فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲۱، ص ۲۸۹). برداشت سطحی از این سخن، همان پیش فرض دکتر سروش می باشد اما کسی که با علم فقه و فلسفه و اهداف آن آشنا باشد سخن امام خمینی را سخنی عمیق درباره فقه می داند که درصدد بیان این مطلب است که فقه که مبتنی بر وحی و عقل به عنوان دو حجت خدا می باشد، برنامه واقعی و کامل زندگی انسان را ارائه می دهد. برنامه ریزی فقهی، واقعی است چون مبتنی بر دستورات خداست. کامل است چون مبتنی بر وحی و عقلانیت است و کلیه تخصص ها و علوم بشری را تا مادامی که مخالف وحی نباشد، درست می داند و در کنار وحی حجت می شمارد. امام خمینی در پاسخ به این اشکال که فقها توانایی اداره سیاسی و نظامی کشور و مانند آن را ندارند، به همین نکته استفاده از متخصصین و علوم بشری در اداره کشور تصریح کرده است. ایشان می گوید: «این اشکال وارد نیست؛ زیرا ما می بینیم که تدبیر و اداره امور در هر دولتی با همکاری تعداد زیادی از متخصصان و کارشناسان انجام می گیرد و حاکمان و رؤسای جمهور از گذشته تا به حال، بجز تعدادی اندک از آنان، آشنا به فنون سیاست، رهبری و امور نظامی نبوده اند، بلکه امور (کشور) به وسیله متخصصان هر فن جریان داشته است. حال اگر کسی که در رأس حکومت قرار می گیرد، شخصی عادل باشد، بناچار وزراء و کارگزاران عادل یا درستکار را انتخاب می کند. در نتیجه، ظلم، فساد

و تجاوز به بیت المال و آبرو و جان مسلمانان کم می شود؛ همان گونه که در زمان ولایت امیرالمؤمنین (ع) همه ی کارها به دست شریف ایشان انجام نمی شد؛ بلکه آن حضرت، استانداران، قاضیان، فرماندهان ارتش و مثل آنها داشته است.. (امام خمینی، ج ۲، ۱۴۲۱ق، ص ۶۶۵).

آیت الله جوادی عاملی سرچشمه پندار ناکارآمدی مدیریت دینی را همین پیش فرض دکتر سروش می داند و گویند: سرچشمه ناکارآمدی حکومت دینی محدود کردن دین در نقل و خارج ساختن عقل از صحنه شریعت است. اگر دین را به ظاهر آیات و روایات محدود کنیم و هرچه خارج از این دو باشد را غیر دینی بدانیم، توهم ناکارآمدی دین در اداره امور جامعه پدید می آید. لکن دین در نقل (کتاب و سنت) خلاصه نمی شود منبع دین حکم خدا و اراده ذات اقدس الهی است و کاشف از این اراده دلیل دینی است و دلیل دینی مجموعه عقل و نقل است. برهان عقلی مانند دلیل نقلی جهت شرعی است. یعنی همان گونه که با ادله نقلی (آیه و روایت) مسئله فقهی مثل وجوب نماز، وجوب قرائت یا اصولی مثل استصحاب ثابت می شود، محتوای دلیل عقلی مانند قبح عقاب بلا بیان نیز اصولی مانند براءت و... کاشف یا ناقل بودن اجازه و ربیع فضولی مسئله ای فقهی را اثبات می کند و... در این جهت تفاوتی میان دلیل عقلی و نقلی نیست (جوادی عاملی، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

بنابراین فقه و دینی همه کاره اجتماع است که خودش نوعی مدیریت علمی باشد و عقل و علم را قبول داشته باشد زیرا عقل جزئی از دین است و در کنار وحی مجموعاً برنامه ریز تمام ابعاد زندگی انسان می باشند و در روایات اسلامی از عقل به عنوان حجت باطنی و راهنمای مؤمنین اشاره شده است.

**مطلب دوم:** نقد دلیل دکتر سروش: این سخن که حکم فقهی غیر از برنامه ریزی است و فقه برنامه ریز نمی تواند باشد، سخنی اشتباه می باشد زیرا اولاً حکم فقهی هم، حداقل مصداقی از برنامه ریزی در امور دینی در جوامع دینی می باشد. همچنان که در برنامه ریزی و مدیریت جامعه نیاز به حکم و قانون، قدم اساسی در برنامه ریزی است بلکه سایر برنامه ریزی ها در مورد تعلیم و تربیت و صنعت و... بدون قانون منجر به هرج و مرج

می شود. ثانیاً، درست است که ادعای حل و فصل همه مشکلات دنیوی مثل ترافیک و کشاورزی از ناحیه فقه نادرست است ولی نفی هر گونه برنامه و طرح از فقه هم، صحیح نمی باشد زیرا فقه صرفاً مجموعه ای از احکام و آداب دینی نمی باشد بلکه بسیاری از احکام اسلام، بیان برنامه ریزی اسلام در مورد اموراتی مانند سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... می باشد مانند احکام مربوط به گرفتن مالیات، قضاوت، خانواده، معاملات و... ثالثاً برنامه ریزی علاوه بر روش دارای بعد ارزشی هم هست که در مدیریت اسلامی، احکام هر برنامه، مبین بعد ارزشی آن است پس احکام فقهی بعدی از برنامه ریزی به حساب می آیند نه اینکه امری در تغایر با برنامه ریزی باشند. رابعاً؛ به قول صاحب کتاب فقه در محک زمانه، جهان بینی و ایدئولوژی اسلام با توجه به روش های معرفتی پذیرفته شده، می تواند جامعه را طرح ریزی کند و به مرحله اجراء در آورد ( خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۴۷) زیرا اسلام مخالف با عقل و علوم بشری مطابق با دستورات خدا نیست و آن ها را هم جز دین و حجت می داند. بنابراین فقه به همراه سایر ارکان دین برای برنامه ریزی تمام ابعاد زندگی بشر آمده اند و علاوه بر اینکه مغایر با برنامه ریزی نمی باشد بلکه فقه به همراه سایر ارکان، مصداق واقعی و کامل برنامه ریزی است و در واقع معنای صحیح مدیریت فقهی همین معنا می باشد.

بنابر آنچه که تاکنون گفته شد، اگر منظور سروش از تناقض، این است که نمی شود بر اساس احکام فقه خیلی از مسائل را حل نمود، حرف صحیحی است. کار فقه اصولاً موضوع شناسی و موضوع سازی نیست و عدم ورود فقه به موضوعات، نقص فقه هم به حساب نمی آید ولی این تناقض بر خلاف نظر دکتر سروش، به خاطر غیریت حکم و برنامه نیست زیرا حکم و قانون فقه هم، مصداقی از برنامه ریزی است بلکه تناقض در همه کاره پنداشتن فقه است که ناصواب بودن آن بحث شد.

اما اگر منظور ایشان، تناقض صددرصدی است، سخنی نادرست است زیرا حکم فقهی هم حداقل مصداقی از برنامه ریزی در عرصه حقوق دینی است. بنابراین بر فرض صحت برداشت ایشان از مدیریت فقهی ( تدبیر همه جانبه زندگی بر اساس احکام فقه)، باز تناقض بر این برداشت به معنای یاد شده ( تناقض صددرصدی)، مترتب نمی شود.

### دلیل دوم دکتر سروش بر عدم امکان مدیریت فقهی و نقد و ارزیابی آن

قبل از پرداختن به این دلیل باید گفت: دلیل دوم با دلیل اول (تغایر حکم و برنامه) متفاوت است زیرا در دلیل اول دکتر سروش از طریق حکم محوری فقه و تغایر حکم با برنامه، به دنبال اثبات عدم امکان مدیریت است و در این دلیل ایشان بر اقلی بودن فقه حتی در عرصه محوری خودش یعنی حکم، تاکید می کند. به این معنا که با فقهی که صرفاً منحصر در احکام یک زندگی ساده یا منحصر در احکام قضایی است چگونه می توان جامعه را مدیریت کرد؟

ایشان در مورد تفاوت این دو دلیل می گوید: فقه اگر به فرض، حداکثری باشد، باز هم غنای حکمی دارد، نه غنای برنامه ای (سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۹). این عبارت به وضوح تفاوت دو دلیل ایشان را نشان می دهد.

#### ۱- تبیین دلیل دوم

دکتر سروش با عبارات مختلفی که در ادامه تعدادی از آن ها خواهد آمد، این دلیل را مطرح نموده اند. ایشان می گوید: علم فقه، علمی اقلی است؛ یعنی اقل احکامی را می دهد که برای رفع خصومت لازم است و لاغیر؛ نه این که حداکثر کاری را که برای اداره و تدبیر زندگی لازم است، بیاموزد (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۱).

ایشان در بحث اقلی بودن فقه، بعد از بحث مفصلی در اثبات اقلی بودن فقه می گوید: برنامه ریزی به هیچ رو از فقه بر نمی آید و داشتن چنین انتظاری از آن عبث است (سروش، ۱۳۷۷، ص ۴) این عبارات همان مدعای سروش (عدم امکان مدیریت فقهی) را بیان می کند که این بار بر اقلی بودن فقه مُستدل گشته است.

صورت منطقی این دلیل به این صورت است: صغری: برنامه ریزی و مدیریت فقهی، برنامه ریزی بر اساس فقه اقلی می باشد. کبری: برنامه ریزی بر اساس آنچه که اقلی است، ناممکن و عبث است. نتیجه: مدیریت فقهی امری ناممکن و عبث است.

جهت تشریح مقدمات و مبانی این استدلال، معنای حد وسط (اقلی بودن فقه) و مبانی آن، باید واضح شود.

**مطلب اول:** معنای اقلی بودن فقه: دکتر سروش معیار و ضوابطی دقیق برای تعیین

اقلی و اکثری ارائه نکرده است لذا عباراتش دو تفسیر را برای اقلی بودن فقه به دست می دهد.

ایشان در تفسیر اول می گوید: (فقه) اقلی یعنی احکامی که با اقل شرایط معیشت آدمی وفق می دهد و قابل اجراست و حاجات یک زندگی ساده را که همیشه و همه جا می توان داشت، بر می آورد اما حاجات بزرگتر در یک زندگی پیچیده تر را منظور نمی دارد (سروش، ۱۳۷۷، ص ۴) طبق این تفسیر معیار اقلی بودن فقه، پرداختن فقه به کمترین کارهای ممکن و لازم جهت تدبیر یک زندگی ساده و بدوی در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی می باشد.

اما تفسیر دوم دکتر سروش مبتنی بر حکم محور بودن فقه و انحصار آن در احکام قضایی است. ایشان می گوید: اگر حیاتی اخروی در پی حیات دنیوی نبود، حاجت به دین و فقه دینی هم نمی افتاد. مطلوب و مقصود شارع بالذات تأمین سعادت اخروی است، اما چون برای حصول سعادت اخروی و آماده شدن برای لقای بهجت زای الهی، عابدان به آرامش دنیوی نیاز دارند تا به ادای تکالیف و انجام عبادات بپردازند، بدین سبب شارع، بالعرض، نیم نگاهی به دنیا افکنده است و قوانینی اقلی برای سیاست خلق و رفع خصومات و دفع تعدیات و حفظ حرمت دین و عقل و جان و نسل و مال وضع کرده است (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

در این عبارت سروش، ضمن بیان مبنای اقلی بودن فقه (اخروی بودن دین) که بحثش خواهد آمد، انحصار فقه را در احکام قضایی، اقلی بودن فقه مطرح می کند.

بنابراین آنچه که گفته شد، بدست می آید که دکتر سروش فقه اقلی را فقه مخصوص یک زندگی ساده یا فقه منحصر در فقه القضا بیان می کند که واضح است طبق هر دو تفسیر از فقه اقلی، فقه توان و قابلیت مدیریت زندگی پیچیده امروزی را ندارد.

**مطلب دوم:** مبنای دکتر سروش در مورد اقلی بودن فقه: تأسی دکتر سروش از غزالی در انحصار فقه به رفع خصومت، اخروی محض دانستن دین و استقرار ناقص درون دینی در مقاله «دین اقلی و اکثری» مبنای دکتر سروش بر اقلی بودن فقه می باشند.

در مورد مبنای اول (تأسی سروش از غزالی)، دکتر سروش فقه را فنی که متکفل



عمل است و احکام و فروع آن را به ما می آموزد، تعریف می کند (سروش، ۱۳۷۵، ص ۲) اما ضمن تأثیرپذیری از تعریف غزالی از فقه در احیاء علوم الدین، تصریح می کند که علم فقه، فقط علم به احکامی است که عهده دار رفع خصومت است. ایشان در ذاتی و عرضی، در باره علم فقه می گوید: به استثنای بخش عبادیات ویژه چون حج و صوم و...، فقه قانونی برای فصل خصومات و استقرار نظم در جامعه است و اگر مردم حقیقتاً به عدالت و انصاف رفتار کنند و دست به تعدی و تجاوز نبرند، به فقه حاجتی نخواهد افتاد (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۵)

در مورد مبنای دوم (اخروی محض دانستن دین)، دکتر سروش می گوید: اگر حیاتی اخروی در پی حیات دنیوی نبود، حاجت به دین و فقه دینی هم نمی افتاد. مطلوب و مقصود شارع بالذات تأمین سعادت اخروی است، اما چون برای حصول سعادت اخروی و آماده شدن برای لقای بهجت زای الهی، عابدان به آرامش دنیوی نیاز دارند تا به ادای تکالیف و انجام عبادات پردازند، بدین سبب شارع، بالعرض، نیم نگاهی به دنیا افکنده است و قوانینی اقلی برای سیاست خلق و رفع خصومات و دفع تعدیات و حفظ حرمت دین و عقل و جان و نسل و مال وضع کرده است. (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

در مورد مبنای سوم (استقراء)، دکتر سروش در ابتدای مقاله «دین اقلی و اکثری» مثال هایی در مورد احکام اجتماعی و عبادی فقه می آورد و آن ها را حداقل کار ممکن در آن عرصه اجتماعی و عبادی می داند. به عنوان نمونه در مورد احکام طهارتی اسلام می گوید: احکام طهارتی که در شرع آمده، حداقل کاری است که فرد در ساده ترین شرایط و بدوی ترین جوامع می تواند در مقام رعایت بهداشت انجام دهد. یعنی حتی در اقلی ترین شرایط معیشتی، آن حکم اقلی قابل اجراست، ولی معنایش این نیست که حکمی است اکثری برای شرایط پیچیده تر (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳). ایشان در مدارا و مدیریت هم خلاصه این مثال ها را این گونه بیان می کند: بخش فقه دین، کاری حداقلی می کند؛ یعنی نه طهارت فقه برای تأمین بهداشت کامل است و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می دهند و نه خمس و زکات، حداکثر مالیات لازم برای گردش امور حکومتند. این احکام را حتی اگر برای دنیا بدانیم، باز هم باید آن را حداقل کاری

باید بدانیم که باید برای این دنیا کرد و لذا برای حداکثرش باید برنامه ریزی عقلایی بکنیم. (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۳۸-۱۳۹).

ایشان نتیجه استقراء ناقص خود را در مقاله اقلی و اکثری این گونه به تمام احکام فقه تعمیم می دهد: یا باید احکام فقهی را صرفاً اعمال عبادی تکلیفی بدانیم (که در این صورت نقش شان در مسائل اجتماعی نه حداقلی، بلکه صفر خواهد شد)، یا باید این احکام را ناظر به مسائل اجتماعی و برای حل آنها بدانیم، یعنی بگوییم که برای این دنیا آمده اند که در این صورت، نقش فقه در تنظیم امور دنیایی فقط حداقلی خواهد بود (سروش، ۱۳۷۷، ص ۳).

## ۲- نقد و ارزیابی دلیل دوم

در نقد و ارزیابی این دلیل، به ترتیب، تفسیر و تعریف ایشان از اقلی بودن فقه و مبانی ایشان طی چهار مطلب، مورد نقد و ارزیابی قرار می گیرد.

**مطلب اول:** نقد تعریف سروش از اقلی بودن فقه: اشکالی که در تعریف فقه اقلی وجود دارد این است که خود دکتر سروش مرتکب تناقض شده است که از طرفی مدیریت فقهی اقلی را در زندگی ساده می پذیرد و از طرف دیگر سخن از عدم امکان مدیریت فقهی می گوید. البته ممکن است در رفع این تناقض گفته شود:

دلیلی که ایشان بر اقلی بودن فقه می آورد به خوبی نشان می دهد که منظور از تنظیم زندگی ساده توسط فقه همان تنظیم امور حقوقی است پس تعریف اول هم به تعریف دوم بر می گردد زیرا ایشان می گوید:

این حکم در مورد جمیع نظامهای حقوقی در جمیع جوامع صادق است. چرا که اصولاً مسائل حقوقی بخش کوچکی از زندگی بشر را فرا می گیرد و اساساً هم ناظر به فصل خصومات است. و همین است معنای آنکه غزالی گفت که ولایت فقیه اولاً بر قلوب نیست، بلکه بر ابدان است و ثانیاً اگر مردم به عدل رفتار کنند و خصومات برطرف شود، فقه و فقها هم بیکار خواهند ماند. (سروش، ۱۳۷۷، ص ۴) یا در جایی دیگر می گوید: دین در همه‌ی زمینه‌ها حداقلها را بیان کرده است. فقه دینی موجود، مجموعه‌ای از احکام حقوقی است که اولاً متناسب با جامعه‌ای بدوی و اولیه است و ثانیاً برنامه‌ریزی و طراحی

زندگی از عهده‌ی آن بر نمی‌آید (این کار اساساً از عهده‌ی فقه خارج است زیرا فقه صرفاً مجموعه‌ای از حلال و حرام‌ها و بایدها و نبایدهاست) (سروش، ۱۳۸۸، ص ۹۱).

این پاسخ اگر درست باشد مشکل مثال‌های اول مقاله «دین اقلی و اکثری» را حل نمی‌کند که به صراحت دکتر سروش آن‌ها را به عنوان برنامه‌های فقه برای تدبیر جامعه ساده آورده است.

همچنین ممکن است در رفع این تناقض گفته شود که امروزه زندگی در تمام ابعاد آن بسیار پیچیده شده است پس مدیریت فقهی اقلی با عدم امکان مدیریت فقهی فرق چندانی ندارد. و دو تعریف دارای فحوای واحد هستند و می‌خواهند بر این نکته دلالت کنند که فقه به اقل نیازهای زندگی پرداخته است پس امکان مدیریت جامعه توسط آن وجود ندارد.

ولی در پاسخ به این رفع تناقض هم باید گفت: برخی از مبانی ایشان در مورد دلیل دوم، با تعریف اول و برخی با تعریف دوم سازگار هستند بنابراین تناقض و ابهام در سخن ایشان همچنان پابرجاست.

#### **مطلب دوم:** نقد تأسی دکتر سروش از غزالی در انحصار فقه به رفع خصومت

یک: اینکه دکتر سروش در تبیین ماهیت و ویژگی‌های فقه به اصطلاح اهل فن یعنی فقها رجوع کرده است، روش درستی است ولی واضح است که برای تبیین معنای یک اصطلاح، سخن یکی از اهالی اصطلاح، آن هم سخن مخالف قریب به اتفاق اهل اصطلاح، قطعیتی نمی‌آورد و تا کشف معنای قطعی برای این اصطلاح، دکتر سروش راه زیادی دارد و باید نظر دیگر فقهای تراز اول و حتی اهل لغت را جمع‌آوری می‌نمود و آنگاه به کشف معنای درست فقه می‌پرداخت تا نظر ایشان درباره اقلی بودن فقه، علمی به حساب می‌آمد و تازه قابل جرح و تعدیل بود. بنابراین این تأسی ایشان صرف یک احتمال واضح البطلان در معنای فقه است و با مشهور بلکه قریب به اتفاق نظر فقها و اهل لغت مخالف است و چنین استقرای به غایت ناقص را، مبنای نظریه علمی قرار دادن (عدم امکان مدیریت فقهی)، نمی‌تواند قابل قبول باشد.

دو: غزالی در تاکید بر دنیوی بودن فقه و انحصار آن در رفع خصومت منفرد بلکه

متروک در این گرایش است زیرا همه فقهای شیعه و سنی، علم فقه اصطلاحی را مجموعه ای از گزاره‌هایی می‌دانند که از منابع (کتاب و سنت و عقل و...) جهت بیان احکام تمام افعال مکلفین (جزایی و غیر جزایی و دنیوی و اخروی) استنباط می‌شود. به عنوان نمونه شهید اول در تعریف فقه می‌گوید: الفقه لغة: الفهم. و شرعا: العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية... أن الحكم الشرعي إما أن تكون غايته الآخرة، أو الغرض الأهم منه الدنيا، و الأول: العبادات. و الثاني: إما أن يحتاج إلى عبارة، أو لا، و الثاني: الأحكام. و الأول: إما أن تكون العبارة من اثنين - تحقيقا أو تقديرا - أو لا، و الأول: العقود، و الثاني: الإيقاعات (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۰-۳۱) در میان قله های فقاقت فقه جعفری، باز می توان به عبارت محقق کرکی استناد کرد که می گوید: الفقه في اللغة هو الفهم كما في الصحاح و المصباح و هو العلم بالشيء كما في القاموس المحيط أما في اصطلاح الفقهاء فالفقه كان في الصدر الأول يستعمل في فهم أحكام الدين جميعها، سواء كانت متعلقة بالایمان و العقائد و ما يتصل بها، أم كانت أحكام الفروج و الحدود و الصلاة و الصيام. و بعد فترة تخصص استعماله فصار يعرف بأنه علم الأحكام من الصلاة و الصيام و الفروض و الحدود. و قد استقر تعريف الفقه - اصطلاحا كما يقول الشهيد - على «العلم بالأحكام الشرعية العملية عن أدلتها التفصيلية لتحصيل السعادة الأخروية» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، المقدمة، ص ۶).

محقق کرکی در این عبارات هم به معنای لغوی و هم به معنای عام و خاص فقه پرداخته است که کاملا واضح است که ایشان مانند سایر فقها هیچگاه به معنای اخصی که دکتر سروش از عبارات غزالی در باره فقه تحت عنوان فقه دنیا، استظهار کرده است، معتقد نبوده اند.

بنابراین گستره ابواب فقه بسیار وسیع تر از چیزی است که دکتر سروش گمان کرده است و کافی است به کتب فقها مراجعه نمود تا بر گستردگی و تبویب فقه پی برد.

عبدالحسین خسرو پناه می گوید: در مذهب شافعی هم، که غزالی پیرو آن است، فقهای شافعی، متون فقه شافعی را به چهار گروه تقسیم نموده اند: عبادات، معاملات، مناکحات، و احکام جناحی و جزایی (خسرو پناه، ۱۳۸۸، ص ۲۸). در این تقسیم بندی احکام رفع خصومت یکی از بخش های فقه شافعی به حساب می آید. سایر مذاهب اهل

سنت هم فقه را محصور در فقه القضا نمی دانند. در هر صورت چون گستردگی فقه امری روشن است به این میزان اکتفاء می شود.

سه: هدف علم فقه کشف حکم خدا درباره افعال انسان در قالب احکام خمسه توسط منابع استنباط می باشد. حال سوال اساسی از دکتر سروش این است که حکم خداوند نسبت به افعال غیر جزایی ما مثل معامله کردن، تفکر کردن، شرکت در انتخابات، تشکیل حکومت، رفتارهای اقتصادی ما در بازار سرمایه و بازار مالی و هزاران رفتار جوانحی و جوارحی، فردی و اجتماعی، جزایی و غیر جزایی انسان ها چیست؟ و اساسا چه علمی متکفل پاسخ گویی به این سوالات است؟

اگر گفته شود این امور را خدا به عقل واگذار کرده است، خود این جواب، یعنی حجیت عقل در این موارد که استخراج حکم خدا از طریق منبع عقل را در پی دارد و این همان علم فقه است زیرا کار فقیه این است که حکم خدا را از هر منبعی که حجیتش در علم اصول ثابت شده است، استنباط کند. البته دکتر سروش می تواند نام دیگری بر علم فقه و فقیه در زمینه احکام غیر جزایی بگذارد ولی این نام گذاری این حقیقت که همه افعال انسان محکوم به حکمی از طرف خداست، را عوض نمی کند. مگر اینکه ایشان قائل به این باشند که خداوند در این موارد ما را بلامتکلیف قرار داده است و حکمی صادر نکرده است و بشر را به حال خودش واگذار کرده است که این کار از ساحت لطف و ربوبیت خداوند حکیم به دور است. و انسان ها هم، از بهائم بلامتکلیف نیستند. بنابراین فقه و کار فقیه گسترده تر از احکام جزایی است. اگر به فرض، گفته شود: احکام غیر جزایی در فقه واقعی مطرح شده است ولی فقه موجود به این احکام نپرداخته است. شهادت اندکی بررسی، در حد مطالعه فهرست کتب فقهی موجود، بر بطلان این فرض کافی است.

اگر هم گفته شود، پاسخ این سوالات بر عهده بخش دیگر دین یعنی اخلاق است. این پاسخ ناشی از عدم شناخت بخش های دین است. محمولات علم اخلاق، حسن و قبح افعال جوارحی و جوانحی انسان است و این با محمولات علم فقه که وجوب و حرمت افعال انسان است فرق دارد. بر اهل فن پوشیده نیست که گزاره اخلاقی (مانند حسادت بد است) با گزاره فقهی (مانند حسادت حرام است) متفاوت است، هم چنان که محمولات علم

عقاید هم با این دو بخش متفاوت است و کدام اسلام شناس است که نداند (خدا و جود دارد) محل بحث در اعتقادات است در حالی که همین گزاره در ارتباط با عمل انسان تبدیل به گزاره اخلاقی (اعتقاد به خدا خوب است) و گزاره فقهی (اعتقاد به خدا واجب است) می شود. بنابراین درست است که اخلاق هم در باره اعمال انسان بحث می کند لکن حیثیت بحث و محمولات، در اخلاق با علم فقه فرق می کند و هیچ یک جای دیگری را نمی گیرند.

چهار: صاحب کتاب فقه در محک زمانه می گوید: غزالی در کتاب احیاء علوم الدین برای تبیین بُعد دنیوی فقه، بخش قضای فقه را مطرح می سازد، ولی به این نکته نیز تصریح دارد که احکام نماز و روزه و حلال و حرام، از معنوی ترین اعمالی است که فقیه بدان می پردازد ( خسرو پناه، ۱۳۸۸ ص ۲۹). بنابراین حتی اصل تاسی دکترو سروش هم غلط است و منطبق با سخن غزالی نیست و اینجاست که سخن دکترو سروش از پشتوانه تقلید هم، خالی می شود. نقد بر آراء غزالی هم، بسیار است و بحث دیگری را می طلبد. امام خمینی به عنوان یکی از جدی ترین منتقدین غزالی می فرماید: اشکال در کلام شیخ غزالی، آنکه علم فقه را از علوم دنیایی و فقها را از علمای دنیا دانسته با اینکه این علم از اعز علوم آخرت است و این ناشی است از حب نفس و حب به آن چیزی که به خیال خودش اهل اوست یعنی علم اخلاق به معنای متعارف رسمی ( امام خمینی ، ۱۳۹۵ ، ص ۳۹۵).

**مطلب سوم:** نقد اخروی محض دانستن دین: انتظار سعادت اخروی از دین، باعث نمی شود که دین اخروی محض باشد و دین درباره دنیا بحث نکند زیرا سعادت در آخرت وابسته به تنظیم امورات دنیا هم می باشد. دینی که می خواهد راه سعادت در آخرت را به انسان ها نشان دهد باید راه درست زندگی کردن را نشان دهد. میزان تاثیر و تاثر دنیا و آخرت در هم، به حدی زیاد، در هم تنیده و پوشیده است که پرداخت دین به همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی را ایجاب می کند.

دکترو سروش این ارتباط را فی الجمله قبول دارد. ایشان می گوید: مطلوب و مقصود شارع بالذات تأمین سعادت اخروی است، اما چون برای حصول سعادت اخروی و آماده شدن برای لقای بهجت زای الهی، عابدان به آرامش دنیوی نیاز دارند تا به ادای تکالیف و انجام عبادات پردازند، بدین سبب شارع، بالعرض، نیم نگاهی به دنیا افکنده است و قوانینی

اقلی برای سیاست خلق و رفع خصومات و دفع تعدیات و حفظ حرمت دین و عقل و جان و نسل و مال وضع کرده است. (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۶). اشکال این سخن دکتر سروش در این است که حد ارتباط اعمال دنیایی با سعادت اخروی (لقای خدا) را رفع مزاحمت های دنیا و خصومت های انسان ها با هم، توسط دین بیان می کند و راه رسیدن به سعادت را صرف عابد بودن و انجام عبادات بیان می کند. بلکه عبادتی که مد نظر متون دینی است عبارت از اطاعت بی چون و چرا از دستورهای خداوند می باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «عبادت رکوع و سجود نیست، بلکه اطاعت است. کسی که مخلوق خدا را به بهای عصیان خدا پیروی کند، در واقع مخلوق را عبادت کرده است» (حرعاملی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۱۵۵).

بنابراین دین علاوه بر پرداختن به رفع خصومت باید به تمام ابعاد زندگی انسان جهت دهد و لازمه این امر، پرداختن دین به تمام ابعاد زندگی است.

دکتر سروش می گوید: دین همان قدر که با قرن پنجم می ساخت با قرن بیستم هم می سازد. دستاوردهای علمی و صنعتی اگر به سعادت اخروی کمک کنند، به لحاظ دینی مطلوبند و گرنه، نه. لکن می دانیم که این امور در سعادت اخروی دخلی ندارند، چرا که مؤمنانی که در قرن پنجم بدون الکتریسیته و هواپیما و اتوبان زندگی می کردند نیز به دلیل ایمان و علمشان مأجور بودند و سعادت اخرویشان در گروهی پیشرفت دنیوی نبود (سروش ۱۳۷۶، ص ۱۹۱ و ۲۵۲)

این سخن هم، نفی ورود دین به مسائل دنیا را نمی کند زیرا رویکرد دین در مداخله در امور دنیا به منظور رساندن انسان به سعادت است لذا پرواضح است که بیان قواعد علوم مختلف وظیفه فقه و دین نیست ولی ارزش گذاری، بیان حکم و حتی بیان برنامه و اصول کلی در امور حیاتی و مهم مانند علوم انسانی و به خصوص مدیریت کلان جامعه، به دلیل وابستگی وثیق آنها با سعادت انسان توسط دین و بر پایه لطف خداوند ضروری است.

بنابر آنچه بیان شد، دین اخروی محض نیست بلکه دین اعم از فقه و اخلاق و عقاید، با رویکرد هدایت انسان و رساندن او به سعادت به حل مسائل دنیا و تامین سعادت اخروی می پردازد. این همان مدیریت فقهی به معنای عام و درست آن می باشد که دکتر سروش

آن را، منحصر در مدیریت بر اساس دین صرفاً اخروی و رافع نزاع دنیوی، نموده است.

#### مطلب چهارم: نقد استقراء ناقص دکتر سروش

نتیجه ای که دکتر سروش از استقراء ناقص خود، در ابتدای مقاله اقلی و اکثری می‌گیرد با اقلی دانستن مصادیق مطرح شده در ابتدای مقاله مذکور نمی‌سازد زیرا در آن مصادیق بحث بر سر آن است که فلان مصداق از احکام فقه (مثلاً یک بار کشیدن) کمترین کار در جهت هدف آن کار (نظافت) است. واضح است که نتیجه این بحث استقراء این است که پس هر حکم شرعی نسبت به هدفش کمترین کار ممکن است نه این که بگوییم پس مجموعه فقه کمترین کار لازم در اداره دنیاست.

بین این دو نتیجه فرق واضحی است زیرا در اولی احکام منفردا، اقلی خوانده شده است و در دومی مجموعه فقه اقلی خوانده شده است در حالی که اگر به مجموعه احکام فقه بماند، نگاه کنیم می‌بینیم در تامین کامل هر یک از اهداف خود مانند نظافت، اقتصاد، عبادت و... مجموعه‌هایی از احکام دارد که در کنار هم اهداف را به نحو کامل محقق می‌کنند به عنوان مثال، گرچه در مسئله نظافت، یک بار شستن حداقل کار ممکن است ولی یک بار شستن تنها حکم فقهی در باب نظافت نیست بلکه فقه در این مسئله قوانین مفصلی دارد. فقه اولاً میان نجاست و کثیفی و پاکی و تمیزی فرق قائل است و به تبع آن میان طهارت و نظافت هم فرق قائل است و خود طهارت را هم به طهارت باطنی (مثل وضو) و طهارت ظاهری (مثل آب کشیدن وسایل نجس) تقسیم می‌کند بعد به بیان احکام زیادی در مورد این اقسام پرداخته است به طوری که تشریح مفصل فقه و روایات در باب بهداشت و نظافت با تاکید بر ارجاع به حکم عقل و متفکران این زمینه، منظومه کاملی درباره نظر فقه در باب بهداشت به حساب می‌آید. حال لازم بود ابتدا دکتر سروش کل این احکام را بررسی می‌کرد، همچنین بقیه مجموعه‌های احکام اسلام در باب احتکار و اقتصاد و جزا و... را مطالعه می‌نمود تا به منظومه اسلام در هر موضوع دست یابد، بعد با این پشتوانه مطالعاتی، نظرش را در باره اقلی یا اکثری بودن فقه ارائه می‌داد. در حالی که ایشان در مقاله اقلی و اکثری حتی به تفاوت طهارت و نظافت هم اشاره نکرده است.



## نتیجه گیری

بر خلاف نظر دکترسروش، ادیان به طور اعم و اسلام به طور خاص از برنامه ریزی و مدیریت بیگانه نیستند بلکه شریعت الهی در بطن خود مدیریت لازم، برای اداره کشور را دارا است و قواعد کلی برای تطبیق بر جزئیات در تمام اعصار را دربر دارد و مدیریت فقهی به معنی نفی مدیریت علمی نیست بلکه به معنی سنجش قواعد علوم با ارزش های دینی و احکام الهی (فقه اکبر) می باشد زیرا فقه به معنای احکام فردی، فقه اصغر است و فقه به معنای اعم، فراتر از این و اعم از باورها، ارزش ها، مشروعیت و مناسک در تمام ابعاد فردی و اجتماعی است.

الگوی ارائه شده این مقاله برای مدیریت جامعه عبارت از سامان یافتن مجموع فعالیت های فرد و جامعه در تمام ابعاد فردی و اجتماعی براساس معیارها و ضوابط فقه اکبر (احکام، ارزش ها، قواعد و مبانی دین) می باشد. این معنا از مدیریت فقهی مترادف با مدیریت اسلامی است. این مدیریت هیچ گونه تنافی با مدیریت علمی ندارد. توضیح اینکه مدیریت علمی را، می توان به دو معنای سازگار با مدیریت فقهی و سازگار با مدیریت فقهی تعریف نمود. مدیریت علمی در معنای اول، یعنی مدیریتی که به هیچ عنوان با دین ربطی پیدا نمی کند زیرا به زعم معتقد به این معنا، در دین سخنی از توسعه، مدیریت و رهبری نیامده است و این امور به عهده عقل و علم بشری گذاشته شده است. در واقع مدیریت علمی در این معنا یعنی مدیریتی که بر اساس علوم مختلف بشری، برای تدبیر ابعاد مختلف زندگی به کار گرفته می شود و فقه به دلیل حکم محور بودن در این علوم نمی گنجد. اما می توان معنای دومی هم برای مدیریت علمی ارائه داد که درمقابل مدیریت فقهی نیست و می تواند با مدیریت فقهی سازگار باشد. مدیریت علمی در معنای دوم یعنی مدیریت بر اساس عقل، علم و ارزش های انسانی که این مدیریت می توان در تضاد با منابع دینی و فقهی نباشد بلکه کاملاً بر اساس موازین آنها به دست آید علاوه بر این که در خود دین هم برای مدیریت جامعه قوانین متعددی است که با کار علمی و اجتهاد قابل استنباط می باشد. بنابراین مدیریت علمی در این معنا، مفهومی است که مدیریت فقهی می تواند، مصداقی از آن باشد بدون اینکه تضادی با هم داشته باشند.

بنابراین این مقاله از رویکرد مدیریت فقهی بر مبانی فقه عام دفاع می کند.

## فهرست منابع

قرآن

- ۱- تقوی، سیدرضا (۱۳۶۸)، نگرشی بر مدیریت اسلامی. تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲- جمال الدین، محمدبن مکرم بن منظور (۱۳۷۷). لسان العرب. تهران: انتشارات صبا.
- ۳- جوادی عاملی، عبدالله (۱۳۸۹)، دین و مدیریت کارآمد. مجله پاسدار اسلام. شماره ۲۹۶.
- ۴- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (۳۹۳ هـ ق)، تاج اللغة و صحاح العربیة، چاپ اول. بیروت - لبنان: دار العلم للملایین
- ۵- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت. چاپ اول. قم: انتشارات مؤسسه آل البیت (ع).
- ۶- حسن بن زین الدین (بی تا). معالم الدین، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۷- خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۸۸)، فقه در محک زمانه، چاپ اول، تهران: کانون اندیشه جوان
- ۸- رضاییان، علی (۱۳۸۴). اصول مدیریت، تهران: انتشارات سمت، چاپ ۱۷.
- ۹- زمخشری، محمودبن عمر (۱۴۰۷ هـ ق)، الکشاف عن حقائق التنزیل. چاپ سوم. بیروت: دار الكتاب العربی
- ۱۰- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). فربه تر از ایدیولوژی، تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- ۱۱- ..... (۱۳۷۶). مدارا و مدیریت، تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- ۱۲- ..... (۱۳۷۸). فقه در ترازو. کیان شماره ۴۶.
- ۱۳- ..... (۱۳۷۲). فربه تر از ایدیولوژی. کیان شماره ۱۴.
- ۱۴- ..... (۱۳۷۲). حکومت دموکراتیک دینی. کیان شماره ۱۱.
- ۱۵- ..... (۱۳۸۴). من و مصباح هم داستانیم. بازتاب اندیشه ۶۷.
- ۱۶- ..... (۱۳۸۵). سنت و روشنفکری دینی. بازتاب اندیشه ۸۴.
- ۱۷- ..... (۱۳۷۷). دین اقلی و اکثری. کیان شماره ۴۱.
- ۱۸- ..... (۱۳۷۷). ذاتی و عرضی در دین. کیان شماره ۴۲.
- ۱۹- ..... ۱۳۷۵. تحلیل مفهوم حکومت دینی. کیان شماره ۳۲.
- ۲۰- ..... ۱۳۷۴. خدمات و محسنات دین. کیان شماره ۲۷.
- ۲۱- شهیداول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، چاپ اول، قم: انتشارات کتابفروشی، بی تا.

- ۲۲- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۳۹۸)، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید. قم: بوستان کتاب قم.
- ۲۳- طبرسی، امین الدین ابوعلی الفضل بن الحسن. مجمع البیان. تهران: ناصر خسرو. بی تا.
- ۲۴- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ ق)، تفسیر المیزان. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۲۵- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۳ هـ ق)، عده الاصول. چاپ اول. قم: انتشارات آل البيت.
- ۲۶- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار الحیاء التراث العربی. بی تا.
- ۲۷- غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۰ ق). المستصفی من علم الاصول، بیروت: شرکه دار الارقم ابن ابی الارقم.
- ۲۸- کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، (۱۴۱۴ هـ ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام،
- ۲۹- مطهری، مرتضی (۱۳۹۲)، امامت و رهبری. تهران: انتشارات صدرا.
- ۳۰- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۹۵)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی (قدس سره).
- ۳۱- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۸۲). صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۳۲- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ هـ ق)، کتاب البیع. چاپ اول. تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی (قدس سره).

